واجب - ولی

واجب:

آن چه که شرع به آن دستور داده و ترک آن جایز نباشد.

واجب اصلی:

واجبی است که به خاطر واجب دیگری واجب نشده است، بلکه خودش واجب است، مانند نماز.

واجب تبَعی:

واجبی که به خاطر واجب دیگری، واجب شده است ؛ مانند مقدمات سفر حج که به تبع وجوب حج واجب می شود.

واجب تعبّدی:

واجبی که در انجام آن قصد قربت لازم است ؛ مانند روزۀ ماه رمضان.

واجب توَصّلی:

واجبی است که در انجام آن قصد قربت لازم نیست ؛ مانند ادای دَین، جواب سلام دادن، کفن و دفن میت.

واجب تخییری:

واجبی که مکلف در انجام آن و انجام یک یا چند واجب جایگزین دیگر، مخیر است ؛ مانند کفاره روزه که مکلف بین ۶۰ روز روزه گرفتن و اطعام ۶۰ فقیر مخیر است.

واجب تعیینی:

واجبی است که جایگزین ندارد و مکلف باید خود آن واجب را انجام دهد ؛ مانند نماز.

واجب عینی:

واجبی است که هر مکلفی شخصاً باید آن را انجام دهد و با اقدام دیگران، از او ساقط نمی شود ؛ مانند روزۀ ماه مبارک رمضان.

واجب کفایی:

واجبی است که هر مکلفی باید آن را انجام دهد ؛ ولی اگر تعداد کافی آن را انجام دهند، از او ساقط

می شود ؛ مانند جهاد در راه خدا، که وقتی عده ای در حدّ کفایت، اقدام کنند، از دیگران ساقط می شود.

واجب مطلق:

واجبی است که وجوب آن شرطی نیست ؛ مانند نماز.

واجب مشروط:

واجبی است که وجوب آن بسته به شرط یا شرایطی است ؛ مانند حج، که وجوب آن مشروط به استطاعت است.

واجب مُوَسّع:

واجبی است که مکلف، بیش از زمان انجام دادن واجب، فرصت دارد ؛ مانند نماز ظهر و...

واجب مُضیق:

واجبی است که مکلف به مقدار زمان انجام واجب فرصت دارد ؛ مانند روزه.

واجب فوری:

عمل واجبی که فوراً و بدون تأخیر باید انجام داده شود.

واجب الاجتناب:

آنچه که پرهیز از آن شرعاً واجب است.

واجب الحج:

کسی که حج بر او واجب شده است مستطیع.

واجب النفقه:

آنکه پرداخت هزینه های متعارف او بر مکلف واجب است ؛ مانند همسر و فرزند.

واجب اهم:

واجبی که شرع در قیاس با واجب دیگر، اهتمام بیشتری به آن داده است ؛ مانند حفظ جان مسلمان نسبت به حفظ مال.

واجب بدنی:

عمل واجبی که مکلف باید با اعضا و جوارحش آن را انجام دهد ؛ مانند نماز، جهاد.

واجب مالی:

عمل واجبی که مکلف باید با پرداخت مال آن را انجام دهد ؛ مانند خمس و زکات.

وادی عقیق:

یکی از میقات های پنج گانه عمره تمتع، در شمال شرقی مکه.

وادی محَسّر:

سرزمینی بین مشعر و منا.

وارث:

کسی که از میت ارث می برد.

وافی:

کافی، بقدر کفایت.

واقف:

وقف کننده.

واهب:

هبه کننده، بخشنده.

وَتر:

رجوع کنید به: نماز وَتر.

وُتَیره:

نافله عشاء، دو رکعت نماز نشسته مستحبی پس از نماز عشاء.

وثیقه:

گرویی که در برابر دریافت قرض در نزد بستانکار قرار داده می شود تا تضمینی باشد برای بازگرداندن بدهی.

وجه:

پول، مبلغ.

صورت، چهره.

شیوه، طریق.

وجوب کفایی:

رجوع کنید به: واجب کفایی.

وجوه بریه:

امور خیریه و عام المنفعه.

وجوه شرعیه:

اموالی که مکلف طبق نظر شرع، باید پرداخت کند ؛ مانند خمس و زکات.

ودعی:

کسی که مال نزد او، به امانت سپرده شده است.

وَدْی:

رطوبتی که گاهی پس از خروج بول مشاهده می شود.

ودیعه:

عقدی است که به وسیله آن، مالی نزد کسی به امانت سپرده می شود.

وَدْی:

رطوبتی که گاهی پس از خروج منی مشاهده می شود.

وسواس:

شک و شبهه زیاد در عبادات و احکام مذهبی ؛ خصوصاً در طهارت و نجاست.

وسواسی: شخصی که زیاد شک می کند.

وصل به سکون:

نخواندن حرکت آخر کلمه و چسباندن آن به کلمهٔ بعد.

وصیت:

سفارش های انسان به انجام عبادات، پرداخت بدهی، دریافت مطالبات و... پس از مرگ.

وصیت تملیکی:

وصیتی که در ضمن آن مال یا منفعتی به ملکیت کسی در می آید.

وصیّ:

کسی که عهده دار انجام وصیتی شده است.

وضع حمل:

به دنیا آوردن نوزاد.

وضو:

شستن صورت و دسته ا و مسح سر و پاها به کیفیت مخصوص و با قصد تقرب به خداوند.

وضوی ارتماسی:

وضویی است که با فرو بردن صورت و دست ها در آب صورت گیرد.

وضوی ترتیبی:

وضویی است که با ریختن آب به روی صورت و دستها انجام گیرد.

وضوی جبیره ای:

وضویی است که روی بعضی از اعضای آن جبیره باشد رجوع کنید به: جبیره.

وطء (وطی):

عمل جنسی.

وطن:

محل زندگی انسان.

وطن اصلی:

مکانی که انسان بخش عمدهای از اوایل زندگی (دوران کودکی و نوجوانی) را در آنجا رشد و نمو کرده باشد.

وطن جدید (اتخاذی):

مکانی که انسان آنجا را به عنوان وطن و محل سکونت قرار داده است در حالیکه قبلاً وطن او نبوده است.

وطی به شبهه:

مجامعت با کسی که در واقع بر مکلف حرام است ؛ اما یا بخاطر اینکه او را همسر خود می پنداشته و یا بخاطر جهل به حکم، مجامعت صورت گرفته است.

وقت فضیلت:

زمانی است که اگر نماز در آن وقت خوانده شود، ثواب بیشتری دارد.

وقف:

جدا کردن یک مال از اموال خود و اختصاص دادن منافع آن برای افراد خاص یا امور خیریه.

وقف عموم: رجوع کنید به: وقف عام.

وقف معاطاتی:

وقفی که در آن صیغه خوانده نشده باشد.

وقف منقطع الآخر:

وقفی که در آن پایان مدت وقف معین است.

وقف منقطع الاول:

وقفی که ابتدای آن در زمان وقف نباشد و بعد از آن آغاز شود.

وقف نامه:

سند وقف.

وقف به حرکت:

وقف کردن بر روی یک کلمه (هنگام قرائت)، در عین تلفظ حرکت آخر آن.

وقوف:

جمع وقف.

بودن، باقی ماندن.

وقوف رکنی:

بودن در عرفات یا مشعر الحرام به مقداری که بودن در آنجا (ولو به مدت کوتاه) صدق کند.

وقوف اختیاری:

باقی ماندن در صحرای عرفات یا مشعر برای کسی که هیچ عذری ندارد.

وقوف اضطراری:

وقوف کسی که به خاطر عذر شرعی از وقوف اختیاری عاجز است.

وقوف در عرفات:

ماندن از ظهر نهم ذی حجه تا غروب آن روز.

وقوف در مشعر:

ماندن در مشعر از طلوع فجر تا طلوع خورشید در روز عید قربان.

وکالت:

عقدی که بموجب آن شخص (موکل)، به دیگری (وکیل) اختیار انجام عملی را می دهد.

وکالت بلاعزل:

وکالتی که در آن، موکل هیچگاه حق عزل وکیل را ندارد.

وکیل:

کسی که پذیرفته است کاری را از طرف دیگری انجام دهد.

ولایت:

سرپرستی. رجوع کنید به: ولیّ.

ولایت فقیه:

حکومت و ادارهٔجامعه اسلامی، توسط فقیه جامع الشرایط.

ولایت قهری:

ولایت پدر و جد بر صغیر، مجنون و سفیه.

ولد شبهه:

فرزندی که حاصل از وطی به شبهه باشد.

وُلوج روح:

دمیده شدن روح در جنین.

ولوغ:

زبان زدن به آب یا ظرف.

ولیّ:

سرپرست.

ولیّ دم:

کسی که شرعاً حق قصاص در دست اوست ؛ مانند پدر مقتول.

ولی فقیه:

فقیه جامع الشرائطی که در زمان غیبت امام معصوم، حکومت و اداره جامعه اسلامی بر عهده اوست.

رجوع کنید به: ولایت.

ولی قهری:

رجوع کنید به: ولایت قهری.

ولیمه دادن:

اطعام میهمانان به مناسبت هایی همچون ازدواج، تولد و...

ولیّ:

کسی که از نظر شرع سرپرست دیگری است ؛ مانند پدر، جدّ پدری و حاکم شرع.